



جویا‌شدم که خبر از توزیع غذای نذری داد و گفت هر شب دست کم حدود ۱۰ هزار غذا در این مکان توزیع می‌شود و کار پخت و پز و توزیع را گروه‌های مختلف جهادی و هیئات بر عهده‌دارند که تا چند روز مانده به اربعین نیز ادامه خواهد داشت و در شب‌های آینده این مقدار افزایش پیدا خواهد کرد.
دقیقا پشت استیج و برج زیر آزادی چهار چادر دیگر وجود داشت که دو چادر بزرگ، محل فروش اقلام و نیازمندی‌های مسافر اربعین با قیمت‌های تقریبا مناسب بود که مورد استقبال خیلی خوب مردم قرار گرفته بود و یک چادر دیگر نیز مخصوص فروش خشکبار و تنقلات و چادر دیگر مخصوص انجام امور گذرنامه که برخلاف مقابل اداره گذرنامه در ستارخان و نقاط دیگر، حقیقتا

پایان خواهد رسید» و حالا همین چند روز پیش و در نزدیکی اربعین بعد از حدود یازده سالان آن مفهوم را تعبیر دیگر بخشیدند و فرمودند:« ما فصل شمشیری را حرکت کرده‌ایم، این سربالایی، این شیب تند را عبور کرده‌ایم، به قلعه‌ها نزدیک شده‌ایم، نباید خسته بشویم. امروز روز خسته شدن نیست، روز نا امید شدن نیست؛ امروز روز شوق است، روز امید است، روز حرکت است…»

و مردم اربعین و عاشقان امام حسین(ع) چنین ویژگی‌هایی دارند. خسته نشدن، ناامید نشدن، مایوس نشدن، پراپاده و مصمم بودن، رو به جلو در حرکت بودن، مقصد را دیدن و به آن رسیدن، صبور بودن، رنج و سختی را پشت سر گذاشتن و ایستادن تا پای جان برای مسیر حق و عاشق بودن.

حاضرین را که حدود هزار نفر بودند به همراهی دعوت می‌کرد و مردم با بلند کردن دست‌های خود به‌صورت بی‌دریی و رجزخوان مداح را همراهی می‌کردند و روح حماسی و معنوی و مقاومت و استقامت سرتاسر میدان را پر کرده بود و به رغم جاهای دیگر شهر که گاهی با پوشش‌های نامتعارف روبه‌رو می‌شویم، این‌جا همه یکدست در مکتب امام حسین(ع) و در مکتب بانوی دشت کربلا خانم زینب کبری(س) حجاب فاطمی داشتند و نجابت رفتار و حیای گفتار مشخصه چهره ظاهری و اجتماعی همه.

گویی مردم رو به قله در حرکت هستند و حالا از دامنه‌ها عبور کردند و برای فتح نقطه‌نهایی باید گام‌های آخر را خستگی ناپذیر و مصمم بردارند.

که می‌خواهند وارد محرم شهر بشوند وجود‌نداشت و این اولین مشکلی بود که من برای این شهر خوشنام احساس کردم؛ اما به هر نحو بود با ترس و اضطراب از جرتقلیل پلیس و یا امنیت ماشین، آن را در گوشه‌ای پارک کردم. صدای نواهای مداحی همانند موب‌ک‌های مسیر پیاده‌روی اربعین از جای جای میدان آزادی به گوش می‌رسید. خستگی روزنه‌ام با این نواها و تحرک زایدالوصف مردم از تن خارج شد و دقیقا رسیدم به زیر برج آزادی که در ضلع شمالی آن استیجی بزرگ برپا کرده بودند و چند چادر در اطراف آن با تابلوهایی که عناوین مختلف داشت، نشان از یک برنامه‌ریزی دقیق می‌داد.

رادیو اربعین بخش خود را تمام کرده بود و من

رسیدن اربعین را با افکت‌ها و نوحه‌های اربعینی به گوش مخاطبین می‌رساند و پخش ماشین من هم که در این ایام از موج رادیو اربعین خارج نمی‌شود، مجبورم کرد مسیرم را از شرق بزرگراه همت به سمت غرب تغییر بدهم و ساعت حدود هشت و نیم شب بود که به رغم خستگی با خودم گفتم؛ حتما باید امشب این محرم شهر را ببینم و راه افتادم به آن سمت. ترافیک وحشتناک بود و سر سام‌آور و کلافه‌کننده(چندی‌است که شدیدا فکر می‌کنم چرا زمان ما اهالی تهران در صبحگاه و شامگاه باید این گونه در ترافیک سخت بزرگراهی به‌خصوص در بزرگراه همت تلف شود؟) من انتظار داشتم که تقریبا ۴۰ دقیقه‌ای برسم و برنامه‌ریزی کردم که

درخشیدن گرفت و به طریق عاشقانه خیمه‌های عزا و سوگ بر نام امام حسین(ع) در آن بر پا شد. این اتفاق بی‌نظیر است. جریان ساز و بخشی از فرهنگ اصیل و حقیقی و واقعی. در آن رنگی جز صداقت دیده نمی‌شود و شهر یکپارچه گویی اولین دگمه تن سیاه‌پوش خود را در میدان آزادی می‌بندد و مهیا برای اربعین می‌شود. از هر کجای شهر که به سمت غرب سرازیر شوی و یا سربالا بروی و یا بخواهی که مقصدی پر از معنا را ببایی، می‌توانی به این میدان برسی و خواهی دید که میدان آزادی حالا حقیقتا تبدیل به نماد آزادی شده؛ چرا که امام حسین(ع) آزادی‌خواه بود و تن به ذلت مقارت نداد. و حالا میدان آزادی خود شهری شده است به وسعت زمان و در مکان خود

تهران نامی هست که هر کجا به گوش می‌رسد خبر از واقعه‌ای در آن است و گاهی، خبر از اتفاقی می‌دهد که شهر را یکپارچه در بر می‌گیرد و شهر یکسره در نام و واقعه و خبر، تنفسی تازه می‌کند و ضربان قلبش را روی «محرم شهر» تنظیم می‌کند. گاهی شهر به اتفاقی تکراری بر سر زبان می‌افتد و گاهی، بر اثر آواز بلند خواننده‌ای در یک کنسرت پرشور و گاهی نیز به نام ساق‌های خسته فوتبالیستی که قهرمانان از زمین سبز چهار گوش سوار بر یک اتومبیل آخرین سیستم از مقابل تماشاگرانی که سر از پای نمی‌شناسند عبور می‌کند و گاهی، یک اتفاق متفاوت، یک خبر، یک رویداد، یک تجمع، یک فریاد، و یک ندای بلند در آستانه اربعین که به گوش جهانیان رسیده است؛ ندای « لیبیک یاحسین» ندای «بهبات منا الذله» ندای یک شعار عاشقانه و عارفانه در سالی پر فراز و نشیب که حالا امیخته به بغضی از سر شوق، بلند می‌شود: حیاتنا الحسین(ع).

شهر آبیست رنگ سرخ بیرقی است از محرم‌الحرام که به اهتزاز در آمده و آوج شورو حال آن، روزهایی است که بی‌نهایت عاشق از تهران بزرگ، کوله بر دوش گرفته‌اند تا خود را به سرزمین جان جنان خودشان، امام حسین(ع) برسانند.

تهران یک‌سال است که فراز بسیار دیده است و نشیب نیز بر سر راهش بوده؛ تهران همیشه شلوغ است و همیشه بوق و دود در گوش و حنجره دارد. تهران غروب که می‌شود خیابان‌هایش گاهی تا مرز فریاد، اهالی‌اش را از فرط سختی ترافیک به پیش می‌برد؛ تهران زیباییست اما نه در ترافیک و دود و بوق؛ تهران حرف بسیار برای گفتن دارد؛ بی‌تعارف و بی‌واهمه سال‌ها بود که اتفاق معنا دارخوب جدی در شهر دیده نمی‌شد. اتفاقی متشکل از اعتقاد و باور، اتفاقی که بتواند قشعر متعلق به اربعین را نیز راضی کند، گاهی گلابه از این بود که چرا به ورزش، به کنسرت، به سینما، به تئاتر، به دانشگاه، به سیاست، به بانک… بها داده می‌شود اما به اربعین تمدن ساز، به اربعین مردم جهان، به اربعین تاریخ، به اربعین عاشقان امام حسین(ع) آن گونه که باید، نه!

و شهر خود فریاد زد، رساله شد. تبلیغ کرد و آزادی، گرجه سال‌های سال میدانی برای راهپیمایی و صدور بیانیه بسود و میدانی برای عکس‌های یادگاری و میدانی برای مستندهایی با نگاتیو تیره و تار، اما این‌بار در خشدیـ میدان آزادی این‌بار متفاوت شد. رنگ دیگری به خود گرفت، آزادی دریا شد و کشتی نجات، طوفان‌های روزگار را پشت سر گذاشت و چراغ هدایت، در آن

مأموریت مهم ناوگروه ۸۶ به دور دنیا توسط دریادلان ایرانی انجام شد و بیش از هشت ماه، به دور از وطن و خانواده‌هایشان، کره زمین را دور زدند و پرچم پرافتخار کشورمان را در هفت دریا، هفت تنگه مهم و چهار اقیانوس جهان برافراشتند. البته آنها در این راه تنها نبودند بلکه زانای در این هشت ماه همراهی‌شان کردند و دوشادوش آنان حماسه آفریدند زیرا دفاع از خاک و عقیده، زن و مرد نمی‌شناسد.

یکی از حاضران این ناوگروه، سجاد حسن‌زاده

## همسر عضو نیروی دریایی ارتش حاضر در ناوگروه ۸۶:

# بهترین شغل دنیا است!

است که سال۱۳۹۹ با خانم زینب گوارا ازدواج کرد. از حدود ۲۶‌ماهی که از ازدواج آنها می‌گذرد، آقای حسن‌زاده ۱۴ ماه را در مأموریت بوده و این یعنی کمتر از نصف زندگی مشترکشان را کنار هم

نپوده‌اند. در آخرین مأموریتش هم حدود هشت ماهی به دریا می‌رود و همسرش تنها می‌ماند. زمان خواستگاری وقتی با خانم گوارا صحبت می‌کند، مشکلات همسر یک نیروی دریایی را برایش می‌گوید از اینکه یکی از دوستانش، هشت و تحویل سال را خانه نبوده؛ از اینکه وضعیت مالی‌شان بسیار معمولی است؛ از اینکه بسیاری از مراسم شادی و غم را در خانه نیستند؛ از اینکه باید از خانواده‌هایمان دور باشیم اما جواب خانم گوارا این بوده است: «ایرادی ندارد و من قبول می‌کنم» و از همان ابتدای زندگی، پای تمام فراز و نشیب‌ها و خوشی‌ها و سختی‌های این زندگی عاشقانه می‌ماند.

**یک شهید، یک خاطره**

## ما مأمور به وظیفه‌ایم

**مریم عرفانیان**

بعد از عملیات رمضان که به شکست رزمندگان منجر شد، ایشان برای بچه‌ها صحبت می‌کردند و می‌گفتند: «شکست» و پیروزی برای ما معنا ندارد. ما مأمور به وظیفه‌ایم و باید به دستور حضرت امام عمل کنیم. نگران نباشید که در این عملیات نتوانسیم موفقیت کسب کنیم. در عملیات دیگر ان‌شاءالله موفق می‌شویم. ما موظفیم که طبق آیه واعدوا لهم ما استطعتم مِن قُوَّةٍ… عمل و نتیجه را به خدا واگذار کنیم.» با صحبت‌هایش بچه‌ها نیرو می‌گرفتند.

**براساس خاطره‌ای از شهید ولی‌الله چراغچی مسجدی راوی: علی‌اصغر کمالی‌پور، هم‌رزم شهید**

بدین منظور، پای صحبت‌های خانم زینب گوارا نشستم. او متولد سال ۱۳۸۱ و همسرش متولد سال ۱۳۷۵ است. هر دو اهل کارون استان فارس هستند و پس از عروسی، از کارون فارس، راهی بوشهر شدند. پس از مدتی هم از بوشهر به بندرعباس آمدند. نحوه آشنایی آنها هم به وصلت خواهر او با برادر همسرش می‌رسد و در این باره می‌گوید: «خواهر من، همسر برادر آقای حسن‌زاده است و آشنایی ما از این‌جا شروع شد. من و همسرم خیلی همدیگر را دوست داشتیم

کردند، فقط ۱۲روز کنار هم بودند که مأموریت همسر آغاز شد. وقتی هم که خواستند زندگی مشترکشان را در بندرعباس آغاز کنند، یک خانه را اجاره و اسباب‌کشی می‌کنند. خانه به تعمیرات اساسی نیاز دارد اما در این حین، مأموریت همسر به دور دنیا آغاز شده و نمی‌تواند در گام‌های بعدی، خدایا همراهی کند. شوهر که می‌رود، تازه‌عروس، ۲۵روزی در بندرعباس می‌ماند تا کارهای تعمیرات آن را انجام دهد. در گام اول باید کارهای ایزوگام، رنگ کردن دیوار، درست کردن شیرالات و کولر

زندگی با یک نیروی دریایی، سخت اما شیرین خانم گوارا همسر یک نیروی دریایی بودن را هم سخت توصیف می‌کند و هم شیرین و در این باره می‌گوید: «زندگی با یک نیروی دریایی سخت است اما شیرین هم هست. سختی آن این است که وقتی همسر در مأموریت است، اتفاقاتی مانند مریضی و دل‌تنگی و غم‌خوار شدن و وقتی او نیست، به سختی سپری می‌شوند اما شیرینی آن وقتی است که این دوری سبب می‌شود قدر یکدیگر را راحت به مأموریت‌های مهمش بپردازد و اتفاق

اجبار باشد، آن را توصیه نمی‌کنم. یکی از دلایلی که ما می‌توانیم صبر کنیم، همین عشق و علاقه و دوست داشتن است.»

همسر نیروی دریایی ارتش تأکید کرد: «از نظر من، زندگی یک خانواده نیروی دریایی بودن با بقیه خانم‌ها متفاوت است زیرا هم باید مرد باشد و هم زن. در نبود مرد، خیلی کارها هست

که به هر عهده زن قرار می‌گیرد اما باید طوری باشد و هم زن. در نبود مرد، خیلی کارها هست که به هر عهده زن قرار می‌گیرد اما باید طوری باشد و هم زن. در نبود مرد، خیلی کارها هست که به هر عهده زن قرار می‌گیرد اما باید طوری باشد و هم زن. در نبود مرد، خیلی کارها هست که به هر عهده زن قرار می‌گیرد اما باید طوری باشد و هم زن. در نبود مرد، خیلی کارها هست

را شکر یادت بود. وقتی از سفر آمد، از دلش در آورد و برایش یک جشن تولد گرفتیم.» و چند که وی این‌قدر مهربان‌برای همسرش تولد گرفته و به قول خودش، جبران کرده است اما همسرش سه تا از جشن تولدهای خانمش را در مأموریت بوده و البته او هم وقتی بر می‌گشت، آنها را به خوبی جبران می‌کرد.

**هیچ چیز جای خالی همسر ما بر نمی‌کند**
برخی اقوام و آشنایان مدام او را سؤال و جواب کرده که این چه شغل سختی است که همسر آدم

عکس قزوینی است

از آدم دور باشد و یا اینکه شاید به شما پول زیادی می‌دهند که این همه سختی را قبول می‌کنید و خلاصه باز هم همان حرف‌های تکراری که بارها در مورد دیگر رزمندگان این مرز و بوم به کار بستند اما جواب خانم گوارا جواب همه آنهاست آن‌جا که می‌گوید: «خدا شاهد است که ارزش این دوری، بسیار فراتر از میلیاردها تومان است به خصوص اینکه جان آنها هم در خطر است و ما نمی‌دانیم که همسرانمان سالم برمی‌گردند یا خیر. اگر همه

دنیا را هم به من بدهند، هیچ چیز جای خالی او را پر نخواهد کرد پس اصلا بحث مادیات نیست و افتخار آفرینی آنها برای ما ارزشمند است.»

همسر نیروی دریایی ارتش ادامه داد: «متأسفانه برخی افراد، حرف‌های دلسردکننده می‌زنند اما من چیز بدی از نیروی دریایی ندیده‌ام بلکه بسیار هم خوب بوده و همسر من اکنون رزکوردار شده و این اصلا چیز بدی نیست. البته در مقابل برخی افراد هم هستند که تحسین و تشویق می‌کنند و می‌گویند خوش به حال همسرت برای چنین افتخار آفرینی بزرگی.»

خانم گوارا بیان می‌کند: «در تمام مدتی که همسرم نبود و در بندرعباس تنها بودم، سنگ صبور من خانمی بود که همسر یکی از کارکنان نیروی دریایی ارتش است چون من این‌کار کسی را نداشتم و با او دوست شدم. گاهی که خیلی دل‌تنگ می‌شدم تا خود صبح با هم حرف می‌زدیم.» وی ادامه داد: «داستان دوستی ما جالب است وقتی ناوگروه ۷۶ اعزام شده بود، ما دو تا به طور اتفاقی در فضای مجازی با هم آشنا شدیم و این دوستی ادامه‌دار شد و تازه هفدهمید که همسران ما در این مأموریت، در یک اتاق هستند و بسیار صمیمی می‌باشند.»

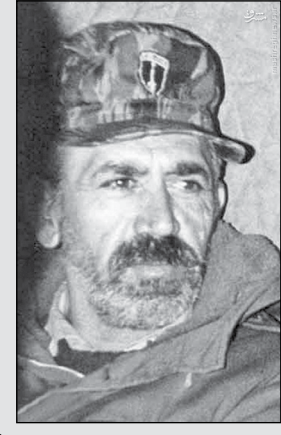
**شور مردان نیروی دریایی لرزه بر اندام دشمن انداختند**

همسر نیروی دریایی ارتش در پایان صحبت‌هایش، مأموریت ناوگروه ۸۶ را چنین توصیف می‌کند: «آنها یک دور کامل به دور کره زمین چرخیدند و پرچم ایران را به اهتزاز در آوردند. از اینکه همسرم و همکارانش توانسته‌اند چنین کار بزرگی انجام دهند، بسیار خوشحالم. از اینکه توانسته‌اند قدرت و اقتدار ایران را نشان بدهند، بسیار خوشحالم آن‌ها یک کشوری که در حال پیشرفت است و دشمنانش نمی‌خواهند این پیشرفت‌ها را ببینند. از اینکه آمریکا از این توان ایران ترسید و خواست با تحریم آن را متوقف کند اما نتوانست هم خوشحالم. مردان نیروی دریایی غیور مردانی هستند که لرزه بر اندام دشمن انداختند.»

**روایت صدثانیی‌ای**

## بوی عطر گل محمدی

**ابوالقاسم محمدزاده**



همسر «شهید حسن آشتی‌انسان» موقع تشییع جنازه او به پسرهایش- افشین و امین- گفته بود: «کف پای بابا را مایج کنید… پای بابا خیلی خسته است…» و پسرها هم هی کف پای بابا را می‌بوسیدند… همسرش گفته بود: «روز سوم که خانه خلوت شد رفتم سراغ لباس‌های حسن آقا لباس‌های خونی همسر را گذاشته بودند داخل یک کیسه پلاستیکی… رفتم کیسه را آوردم… خون اگر بماند بوی مردار می‌گیرد. با احتیاط گرم‌اش را باز کردم و لباسها را آوردم بیرون… بوی عطر پیچید توی خانه… عطر گل محمدی… بوی عطری که همیشه حسن آقا می‌زد… گاهی فکر می‌کنم آتش از آن لباس‌ها عکس می‌گرفت… اما فایده‌ای ندارد… توی عکس که معلوم نیست خانه چو پیچه گرفته است…»

<sup>[1]</sup> هر نیروی در قدرت دارید، دریا برای مقابله با آن‌ها (دشمنان)، آماده سازید! (سوره مبارک که الأنفال آیه ۶۰)